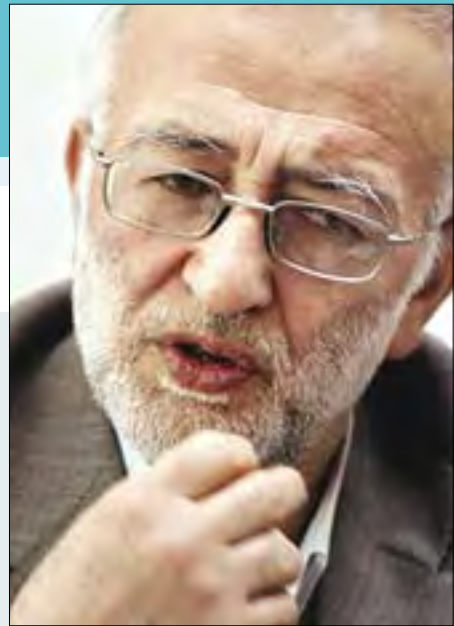


■ ایشان واقعاً معلم اخلاق بودند. آدم کاملاً وارسته‌ای بودند. هیچ چشمداشت شخصی نداشتند و مسئله «من» کاملاً برایشان حل شده بود. می‌شود گفت این دنیایی نبودند و بیشتر غرق در حال ذکر و نزدیکی با خدا و این طور مسائل بودند و آن طوری که من شنیدم و می‌شد از نوع خصوصیات و برخوردهای ایشان دریافت کرد، این بود که ایشان از امام زمان (عج) خواسته بودند که عمرشان را وقف خدمت به مردم بشود



«منش سید آزادگان» در آئینه خاطرات

مهندس سید مرتضی نبوی

به خود سخت می‌گرفت تا زندگی برای دیگران آسان باشد...

با خاصیت‌های وجودی خودش در حقیقت این حالت رهبری را برای کل اسرای ایرانی در دست رژیم صدام با آن همه مشقتها فراهم کرده بود و نه تنها مدافع اسلام و انقلاب اسلامی و نظام و همه مردم ایران بود، بلکه آنها را هم در یک شرایط روحی خیلی خوب حفظ کرد. اینها یک قدرت روحی ویژه‌ای است. شما کم‌تر فردی را می‌بینید که مثلاً ظاهر نحیفی دارد، ولی آن چنان اراده تربیت شده الهی و قدرت روحی دارد که برایش فرق نمی‌کند که حالا در چنگال صدام است یا در بین دوستانش است. این آدم‌ها فوق‌العاده معدودند. آنها به چنین درجه‌ای از قدرت و اراده می‌رسند و در عین حالی که انسانهای متواضع و افتاده‌ای هستند و یا خاک نشین هستند، ولی یک چنین قدرت‌های الهی هم دارند.

□□□

آشنایی با مرحوم آیت‌الله سید عباس ابوترابی، پدر جناب ابوترابی، به دوران نوجوانی و دبیرستان و بعد از آن هم دوران دانشگاه برمی‌گردد. من در قزوین زندگی می‌کردم و خانه‌مان نزدیک منزل ایشان بود، فاصله زیادی نبود و مسجدی که ایشان آن‌جا نماز می‌خواند، مسجد جامع قزوین در نزدیکی امامزاده حسین، بود. مرحوم پدر بزرگ آقا سید علی اکبر و پدر جناب آقا سید عباس و هم آقا سید ابوتراب ابوترابی آنجا نماز می‌خواندند. من یادم هست کوچک بودم و می‌رفتم مسجد جامع. اوایل حاج آقا سید ابوتراب آن‌جا نماز می‌خواندند. آن زمان آقا سید عباس قم بودند می‌آمدند قزوین گاهی ایشان نماز می‌خواندند و منبر هم می‌رفتند و بعد هم بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله سید ابوتراب ترابی ایشان امامت جماعت را در مسجد جامع داشتند. دو تا خاطره برای من همیشه از ایشان زنده است. سالهای ۵۲ تا ۵۴ زندان بودم. بعد از اینکه آمدم بیرون خیلی از محضر این بزرگوار استفاده کردم و این دو تا خاطره مربوط است به سخنرانی‌هایی که ایشان یکی عصر جمعه در مسجد جامع داشت که تقریباً به طور منظم، یعنی هر هفته شب‌های شنبه منبر می‌رفتند که دقیقاً یک ساعت طول می‌کشید. سر ساعت شروع می‌شد و سر ساعت تمام می‌شد، بعد از نماز مغرب و عشا. فوق‌العاده منبرهای ایشان علمی و پرمحتوا و قابل استفاده بود، چون ایشان یکی از شاگردهای برجسته علامه طباطبایی و بر مباحث قرآنی بسیار مسلط بودند. منبرهای ایشان فوق‌العاده بود یعنی در یک ساعت، ایشان به اندازه چندین منبر و بسیار علمی اخلاقی و قرآنی و آموزنده صحبت می‌کردند. من به خصوص بعد از اینکه از زندان آمده بودم بیرون و بعد از آن دوران تاریک طغوت خیلی قدر می‌دانستم و مقید بودم که جمعه‌ها بیایم قزوین و از منبر ایشان استفاده کنم. یکی دیگر ایشان یک سنت حسنه داشتند، چون ظهرها ایشان هر روز منبر می‌رفتند، باز یک منبر یک ساعتی آنجا داشتند که آن هم خیلی قابل استفاده بود. و این منبرهای ایشان و پرمحتوا بودن، اخلاقی و قرآنی بودند و مستدل و قابل استفاده بودند کاملاً در ذهن من مانده. ایشان حقیقتاً یکی از استوانه‌های روحانیت قزوین بودند و جزو افراد معتبر حوزه علمیه قزوین به حساب می‌آمدند و فوق‌العاده مورد احترام و قبول عموم مردم قزوین قرار گرفتند.

باشد و آن، همین الگوی «ایثار عملی» است. یعنی امروز آدم خوب احساس می‌کند که جوانها عمدتاً جذب کسانی می‌شوند که از این ویژگی در مشی خانوادگی، در مشی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در همه روابط اجتماعی‌شان برخوردار باشند. مسائل شخصی آنها حل شده باشد و بتوانند راحت از حق خود بگذرند برای اینکه اشکالاتی که در جامعه پیش می‌آید، همه ناشی از کشمکشهایی است که بر اساس حقوق و منافع شخصی و منافع گروهی و منافع سیاسی و از این مسائل پیش می‌آیند. آن کسانی می‌توانند مشکلات را حل کنند و الگو باشند و دست به اقدامات مهمی بزنند و اختلافات را به وحدت تبدیل کنند که از خصوصیت ایثار برخوردار باشند. با توجه به اینکه ایشان وجودشان وقف دین و مردم و جامعه بود، به نظر می‌آید که این بعد از شخصیت ایشان می‌تواند کاملاً الگوی جذابی برای نسل جوان باشد.

□□□

ایشان بسیار روی نفس خودشان کار کرده بودند. درست مثل وقتی که شما روی زمین راه می‌روید و برایتان هموار است. پایتان را می‌گذارید روی زمین و خداوند زمین را به اصطلاح به این شکل خلق کرده تا اینکه شرایط آن مناسب باشد. ایشان هم به هیچ وجه نه تنها مانعی نبودند، بلکه هموار کننده راه برای همه بودند. ایشان بدون هیچ ادعا و بدون مطرح کردن خود فقط به فکر خدمت بودند. آن چیزی که برای همه ما و جوانها و تحصیلکرده‌هایی که جذب اسلام به خصوص تشیع شدند خیلی جذابیت دارد، ویژگی‌های علی (ع) در زمان زمامداری ایشان بوده که در نهایت سادگی زندگی می‌کردند و در عین حالی که همه امکانات برایشان فراهم بود، ولی خودشان را از حداقل جامعه هم پایین‌تر نگاه می‌داشتند. جناب ابوترابی الگوی همین زندگی بی‌پریایه و ساده بودند.

از مجموع خاطراتی که از ایشان نقل شده، این در ذهنم خیلی برجسته است که ایشان با نرمش قهرمانانه خودشان، حتی بعضی از سربازان در اختیار صدام را هم عبید احسان خود کرده بود. در دوران اسارت کسی نمی‌آید مثلاً مدیریت و رهبری را به کسی بدهد ایشان

من با حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای سیدعلی اکبر ترابی در اوائل انقلاب آشنا شدم. چون بعد از پیروزی انقلاب برای تشکیل حزب جمهوری اسلامی و بعداً بعضی از مسائلی که مطرح بود بیشتر به قزوین رفت و آمد می‌کردم و آن زمان با ایشان آشنا شدم. البته خیلی آشنایی عمیق یا ارتباط خیلی زیادی نبود، ولی یک مقدار آشنایی ما به آن زمان برمی‌گردد. بعد با توجه به این که مسئله جنگ تحمیلی پیش آمد و بعد هم مسئله اسارت ایشان در جبهه، دیگر این ارتباط منقطع بود تا اینکه بعد از بازگشت ایشان بیشتر در مجلس چهارم و پنجم افتخار حضور در خدمت ایشان را داشتم و فرصت بسیار مغتنمی بود برای آشنایی بیشتر و ارادت بیشتر خدمت آن بزرگوار. می‌شنیدم که ایشان سفرهای متعدد می‌روند و به شهرهای مختلف کشور سرکشی می‌کنند. میزان مراجعات مردم به ایشان فوق‌العاده زیاد بود، چه در منزلشان و چه در دفتر ایشان در مجلس، خلاصه ایشان یک عمر خدمت بی‌سرصدا انجام دادند.

□□□

ایشان واقعاً معلم اخلاق بودند. آدم کاملاً وارسته‌ای بودند. هیچ چشمداشت شخصی نداشتند و مسئله «من» کاملاً برایشان حل شده بود. می‌شود گفت این دنیایی نبودند و بیشتر غرق در حال ذکر و نزدیکی با خدا و این طور مسائل بودند و آن طوری که من شنیدم و می‌شد از نوع خصوصیات و برخوردهای ایشان دریافت کرد، این بود که ایشان از امام زمان (عج) خواسته بودند که عمرشان را وقف خدمت به مردم بشود و کاملاً همین خصوصیت در ایشان بارز بود و شبانه‌روز مشغول خدمت به مردم بودند و این در حقیقت ملکه ایشان بود. من اخیراً متوجه شدم که ارتباطی بین ایشان با حاج آقا الطافی که در همدان هستند و آدم بسیار منزه و اهل عرفان و مخلص هستند، وجود داشت و ایشان از حاج آقا ابوترابی در جلسه‌ای که من اخیراً حضور داشتم، تجلیل می‌کردند.

ایشان به خودشان خیلی سخت می‌گرفتند تا زندگی برای دیگران آسان تر شود و فکر نمی‌کنم کسی در زندگی اجتماعی، ایشان آزاری دیده یا دلخوری پیدا کرده باشد. می‌شود گفت با تعبیر لطیفی این حدیث «الانسان عبید الاحسان» در روابط سیاسی هم انسانها را با احسان خودشان عبید و جذب و شیفته خود می‌کردند و رابطه احسان در مشی و اخلاق سیاسی ایشان غلبه داشت.

به نظر می‌آید که جامعه امروز ما و به خصوص نسل جدید بیش از هر چیز به یک الگوی ایثار احتیاج دارد. اگر در شرایط جامعه قبل از انقلاب، ایثار را می‌گفتیم فقط یک فضیلت است و یک واجب نیست، ولی وقتی جمهوری اسلامی تشکیل شده و قرار است که حکومت بر اساس معارف و اخلاق و تربیت اسلامی اداره شود، بیش از هر چیز احتیاج به ایثار است و افراد باید از خودشان بگذرند و منافع دیگران را بر خود ترجیح بدهند تا مشکلات حل شوند.

□□□

همان طور که ایشان محیط اسارت را برای سایر اسرا قابل تحمل کردند و از آنها اسوه‌های مقاومت ساختند، آن هم با خصوصیات مختلف اخلاقی آزادگان، با این الگو توانستند خیلی از افراد را جذب کنند، در جامعه امروز جوانان به الگویی احتیاج دارند که بتواند جذابیت داشته

